

جنگ، صحنه برخورد دو نظر!

انسان گاهی در طول حیاتش شاهد وقایعی میشود که بناچار جمله معروف دکارت "من شک میکنم پس هستم!" را که بنیان حصول یقینش در مورد ماهیت حیات بود را بشکل حزن آوری در ذهن خود وارونه میگرداند: "من شک میکنم! چون اگر این امور واقعیت داشته باشند شرم آور است که باشم!"

نظاره تجاوز عراق به ایران و نیز تجاوز آمریکا و انگلستان به عراق و کشتار بیرحمانه مردم، که در هر دو صدام تنها وسیله و مستمسک بود برای پیشبرد اهداف سیاسی - اقتصادی "ابر قدرت" آمریکا و دول حامی اش در منطقه، و مهمترین هدف شکستن غرور دو ملت بود آنهم در قرن ۲۱، چنین احساس شک و بناچار شرمی را در نگارنده به مثابه یک انسان بر میانگیزد.

قدرتها چه در اتحاد نامیمونشان در تجاوز عراق به ایران و چه در شکافشان در تجاوز به عراق، موفق به شکستن غرور دو ملت نشدند گرچه خون بیگناهان بسیاری ریخته شد.

همانگونه که تصادم دو هواپیما در دل آسمانخراش نیویورک که منجر به کشته شدن بیگناهان بسیاری شد و انسان را در مقابل این خشونت کور شرمنده میساخت، بی اعتنائی متفرعانه آمریکا و متحدش انگلیس به رای سازمان ملل، حکم تصادم هواپیماهای آمریکایی و انگلیسی را در دل ساختمان سازمان ملل که وجدان جهانی را باید نمایندگی کند، دارد. سازمان مللی که شعر نوشته شده بر سر درش ندای وجدان همه زمانه بشری است از زبان سعدی شاعر انساندوست ایرانی:

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش زیک گوهرند

مطالعه قصص قرآن که چگونگی شکل گیری فرعونیتهای تاریخ و زورمداریها و کشتار و غارتهای نسلها توسط آنان را و نیز پروسه سراسیبه سقوطشان را گزارش میکند، امرهای مستمری را آشکار میکند که نمونه های عینی آن را اکنون جهانی نظاره گر است و بدان پی به علل درجه خود محوری دولتمردان آمریکایی میبریم. این از قوانین قدرت است که هرگاه در سراسیبه سقوط قرار گرفت میل به کشتار و تخریب در او فزونی میگیرد. در واقع زبان قدرت همواره یکی است چه توسط "ولایت مطلقه" خمینی ابراز شود و چه "ولایت مطلقه" بوش. آن زمان خمینی در عین اعلام کرد: "اگر ۳۵ میلیون بگویند آری من میگویم نه" و اکنون بوش دم از خدایی میزند و در مقابل کل وجدان بشری ایستاده که "اگر ۵ میلیارد بگویند جنگ نه، من میگویم آری!"

آقای تونی بلر "سوسیالیست!!" نیز در پارلمان انگلستان زمانی که با استعفای روبرت کوک مواجه شد، فیلسف یاد هندوستان کرد که "اکنون بهترین شانس برای ما بوجود آمده است که به قدرت زمان استعماری انگلیس بازگردیم!"

قرآن این قاعده را بدست میدهد که لحظه ایستادگی کلیه فرعونیتهای تاریخ در مقابل افکار عمومی و وجدان جمعی لحظه تنهایی و سراسیبه قدرت بسوی سقوطی همه جانبه است.

فاصله گرفتن برخی دول اروپایی از آمریکا و انگلستان نه بعلت دلسوزی آنان بر منافع مردم عراق و برسمیت شناختن حق آنان برای تعیین سرنوشتشان بوده و است، بلکه مواجه شدن با وجدانی جهانی است که آمریکا و انگلیس را متجاوز به حقوق انسان شناخت. این وجدان جهانی برای این دول هشدار میباید که با طناب این دو قدرت به قعر جای تاریخ محکوم شدن توسط وجدان جهانی فرو نروید.

اکنون در دنیا، خصوصاً در اروپایی که دچار یک نوع فترت و سستی گردیده بود، موجهای انسانی برای دفاع از حقوق انسانها و احترام واقعی به حق تعیین سرنوشت ملل پیا خواسته است و این امر پدیده ای میمون و مبارک است. درد آور اما موضعگیری برخی ایرانیان است که چون در ذهنیتشان هنوز "قدرت" اصالت دارد از درک اثر و میمنت بیداری و هماهنگی وجدان جهانی عاجزند و از پدیده جنگ به بهانه "خلاص شدن سریع از دست دیکتاتورهای ایران و عراق" استقبال میکنند!

غافل از اینکه هدف وسیله را توجیه نمیکند و اینان ذهنیت زور مدار و ضد آزادی خود را در وهله اول نمایان

میسازند. از آنجا که هیچگاه هدف وسیله را توجیه نمیکند، عدم پایبندی دو قدرت آمریکا و انگلستان به قواعد بین المللی و اعلامیه جهانی حقوق بشر که حق تعیین سرنوشت را فقط حق ملل، میدانند، باید هدف اصلی این دو قدرت را که جز تجاوز و سلطه چیزی دیگری نیست را بر آنان مبرهن کرده باشد.

این دو قدرت نه برای عراق و نه ایران دموکراسی به ارمغان نخواهند آورد. وسیله‌های بکاربرده شده هدف اصلی را لو میدهند. طرفداران جنگ در ایران نیز به همین دلیل ساده نیت خود را آشکار میسازند که در ایران خواهان پای گیری مردمسالاری نیستند چرا که جنگ راهی است که به ترکستان ختم می شود. برخی از طرفداران کشیده شدن پای قدرت آمریکا به ایران به بهانه "از سر راه برداشتن دیکتاتور ایران"، تا همین چند سال پیش خود از کادرهای این نظام مخوف بودند. تا آن دوران قدرت نظام ولایت فقیه برایشان فعال مایشاء بود، اکنون جبهه عوض کرده اند ولی اصالت قدرت در ذهن آنان بر سر جایش مانده است. در ذهنیت اینان مردم محلی از اعراب جز زور پذیری و منقاد قدرت بودن ندارند. اینان به توانایی مردم و خود باور نداشته و وی عملی خود را به مردم تعمیم می دهند. مردمسالار کسی است که به توانایی و بلوغ مردم خود باور داشته باشد و تمامی سعی خود را معطوف از تقاء این توانایی کند. وظیفه گروهها و اپوزیسیون مستقل و مردمسالار ایران است که با بها دادن به همبستگی جهانی ضد جنگ، بهترین فرصتها را برای استقرار مردم سالاری نه از راه دعوت و استقبال خانمانه و ناقص اصل استقلال از قدرتهای مهاجم، بلکه از راه گسترش و بسط توانایی مردم میهن در بدست گیری حق حاکمیت بدست توانای خود کند. اکنون زمان رویارویی جبهه مردمسالار و جنگ طلب فرا رسیده است. زمان تشخیص سره از ناسره فرار رسیده چرا فاکتورهای روشنی و وضوح بی مانندی دارند. نقابهای تزویر صلح دوستی و دفاع از "حقوق بشر" بر چهره های مدعیان دروغین راست و چپ دریده شده و همه در مقابل حقیقت عریان گشته اند. مردمسالاران بر این باورند که ملت ایران همچون ملل دیگر بدان نیاز ندارد که آمریکا آنها را آزاد کند. مردم ما بدان نیاز دارند که حقوق آنها بمثابه ملت، رعایت گردد و قربانی نفع طلبی قدرتها و زدو بند پنهان با دیکتاتورهای حاکم نگردد. ملت ما خواهان آن است که سایر دول، اپوزیسیون وابسته را خارج از ظرفیتشان "باد نکنند" و اپوزیسیون مستقل و مردمسالار ایران را سانسور همه جانبه ننمایند! بر جنبش دانشجویی ایران است که به مثابه جبهه مردمسالار داخل کشور، هیچ امری را بر خیزش و گسترش جنبش صلح طلبی و نیز خواست تغییرات بنیادین مانع نداند و در نوک پیکان تحولات حضور داشته باشد که از دست دادن فرصت را نه خود و نه ملت بدانان نخواهند بخشید.

اکنون بر مردم ایران است که از تجربه عراق درس بزرگ را بگیرند که هزینه حضور هر روز دیکتاتورها برای کشور تا چه حد سنگین و نیز هزینه بردن آنها بدست قدرتهای نظامی و از راه جنگ سنگین تر و نتیجه اش سنگین ترین همانا، سلطه و دخالت قدرتها در هست و نیست آنها خواهد بود. هر نظامی هر چند مخوف، تنها بدست آن ملت قابل سرنگونی است وگرنه اصل استقلال نقض خواهد شد و قدرت خارجی خود را شریک در حاکمیت ملت خواهد دانست. و مردمسالاری بدون اصل استقلال شیری بی یال و دم و اشکم است.

مردم ایران بلوغ سیاسی خود را در حرکت بزرگ و تاریخی خود در "انتخابات" شوراها و "نه گفتن بزرگ خود به نظام حاکم نشان دادند و نقاب دروغین" اصلاح پذیری" نظام ولایت فقیه را دریدند. اکنون نیز بایستی آن را پی بگیرند و هدایت آن را تا برداشتن این رژیم به مثابه مانع استقرار مردم سالاری در ایران خود بدست گیرند و بدانند که موقعیت کنونی بهترین فرصتها را در اختیار آنان قرار داده است. چرا که حمایت افکار عمومی جهانی را پشت سر خود خواهند داشت و بهترین درس را به قدرتهایی خواهند داد که بنام استقرار دموکراسی "حق تعیین سرنوشت را بدست ملتها" نقض کرده و میکنند.

مشاهده مصاحبه هایی که خبرگزاریها با سربازان آمریکایی انجام داده بودند که با ولعی خاص تشنه کشتار بودند و یا خاک عراق را تگراس فرض کرده و اسلحه بدست چهره "وحشی" آمریکا را به نمایش می گذاشتند، بی اختیار تحلیل دکتر توماس لیکونا متخصص علوم تربیتی و استاد دانشگاه یو. سی. ال. ا. را در کتاب معروف خود "روانشناسی رشد" بیاد نگارنده آورد. این تحلیل خود ملاک و سنگ محکی است که هر ملتی خود را و درجه بلوغ انسانی خود را میتواند با آن بسنجد. دکتر توماس لیکونا مراحل رشد اخلاقی کودک را به ۵ دوره و مقطع سنی درجه بندی میکند و معتقد است در مرحله ۴ که سالهای شروع دبیرستان است، جوان در قبال نظام احساس مسئولیت میکند. در دوران ۵ دوره نهادینه شدن وجدان اخلاقی وی فرا میرسد. لیکونا معتقد است اگر کودک و نوجوان و جوانی که در مراحل مختلف سنی خود این مراحل را درست طی نکند و آموزشهای اخلاقی را بوسیله الگوهای عملی پدر و مادر و معلمان فراموش کند، جبران این آموزشها بسیار سخت و بعضا غیر ممکن خواهد بود. وی

در خصوص مرحله ۴ که مسئولیت در قبال نظام است، معتقد است در این مرحله نوجوان فرا میگیرد که مردم باید از قانون اطاعت کنند و گرنه هرج و مرج میشود. باید مالیات بپردازند و در انتخابات شرکت کنند و انسانی با این خصوصیات شهروند خوب و با وجدانی است. چه بسا به زعم نوجوان مردم مجاز نباشند در مخالفت با سیاست دولت تظاهرات کنند و برای دولت ایجاد مشکل نمایند. در مرحله ۵ که مرحله بیداری وجدان و آگاهی اخلاقی است، جوان به اولویتها نظم جدیدی میدهد و برای قانون بیشترین احترام را قائل است. ولی میداند که قانون باید پاسدار و حافظ حقوق انسانها باشد. و در عین حال میداند که چیزی از قانون مهمتر هم وجود دارد که علت وجودی قانون است یعنی اخلاق و احترام برای مردم. لیکونا در مورد تفاوت مرحله ۴ و ۵ میگوید جوان تحت تاثیر مرحله ۴ خود را نسبت به نظامهای اخلاقی - اجتماعی کشور مقید میداند اما هنوز احساس وظیفه نسبت به حقوق همه ابناء بشر برایش وجود خارجی ندارد. اما جوان در مرحله ۵ قدمی فراتر مینهد و میپرسد "انسان بودن یعنی چه؟" در قبال افراد جامعه و آنها که خارج از اجتماع من زندگی میکنند من چه وظایفی دارم؟ در مرحله ۴ این سوال مطرح است که آیا رفتار من به ادامه فعالیت نظام کمک میکند؟ اما در مرحله ۵ همین سوال به شکل دیگری مطرح میگردد: آیا رفتار من برای حق و حقوق همه احترام قائل است؟ در مرحله ۵ مردم میتوانند خارج از نظام اجتماعی به اصل مهم احترام به قضاوت سایرین بها بدهند. در مرحله ۴ جوان اگر ببیند که کشورش در جنگی درگیر شده که به اعتقاد او درست نیست میگوید به دولت مردان اعتماد دارم و آنها باید صلاح را تشخیص دهند که میدهند! و فرض بر شایستگی نظام قرار میگیرد که هر تصمیمی که نظام بگیرد درست است. ندای نظام ندای وجدان است! و پایبندی کورکورانه و پذیرش بی چون و چرا از نظام خاص این مرحله از رشد است. اما در مرحله ۵ که اخلاق نهادینه میشود، جوان در برابر معیارهای "اخلاقی جهانی" متعهد میشود و متوجه میشود که انتظار اخلاق از وی بیش از قوانین مدون است و هدف وسیله را توجیه نمیکند و برای رسیدن به هدف نمیتوان به حق و حقوق مردم تجاوز کرد.

در این مرحله وطن پرستی شکل تازه‌ای میگیرد این منطق که "درست یا نادرست مملکت من است" دیگر مطرح نیست. جای آن را فلسفه جدیدی میگیرد که میگوید "وقتی کشور من اشتباه میکند باید جانب کار درست را بگیرم. باید به بنیادهای اخلاقی که احترام به حقوق مردم را توصیه میکند احترام بگذارم" در مرحله ۵ انسان به فراسوی سرحدات می‌رود. مهم نیست که شما از نژاد و گروه و مذهب و رنگ و جنس و ملیت دیگری هستید و مهم نیست که میان شما و مردمی که بایستی به حقوقش احترام بگذارید، خصومتی دیرین وجود دارد. در این مرحله جوان خود را در قبال حقوق دیگران مسئول میداند و در برابر شدیدترین فشارها قضاوت اخلاقی مستقل را فراموش نمیکند. این توضیحات را از کتاب روانشناسی رشد نقل کردم تا اهمیت نتیجه‌گیری توماس لیکونا و توضیح بیشتری یابد: "پژوهشهای بسیاری نشان میدهند که در آمریکا تنها معدودی از بالغها به این مرحله ۵ میرسند. چون مدارس و دبیرستانها این مرحله را به مثابه الگو به جوان آموزش نمیدهند." وی نتیجه میگیرد که بی دلیل نیست که مردم آمریکا کمتر از سایر ملل به تجاوزات دولتشان به کشورهای دیگر حساسیت نشان میدهند.

ملت ایران که از اعماق فرهنگ کهن و دینش ندای وجدان جهانی در صلح دوستی و انساندوستی و دید یگانه‌اش نسبت به حقوق "بنی آدم یک گوهر" در جهان طنین افکنده است، آیا به حق شایسته آن نیست که بار دیگر بلوغ و رشد والای خود را به جهانیان نشان دهد و بزرگی معنوی را از سرگیرد و الگوی ملتی مستقل و بی نیاز از روابط سلطه‌گردد؟ این سوالی است که هر ایرانی با وجدان و انساندوستی بایستی از خود بپرسد و پاسخش را در درون خود جستجو کند.